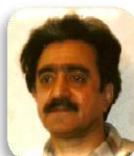




مصاحبه با مولف در غیاب مولف



تاریخ پایان نیافته است



تئوری پایان تاریخ در سال 1989 از سوی
آمریکایی و متخصص اقتصاد سیاسی و رئیس گروه توسعه اقتصاد بین المللی دانشگاه جانز هاپکینز مطرح شد و در سال 1992 در
کتاب (The End Of History and the Last man) «پایان تاریخ و آخرین انسان» او تشریح شد.
آیا واقعاً تاریخ پایان یافته است! برای شکافتن آن مساله، گفت و شنودی داریم با فوکویاما مولف "پایان تاریخ" در غیاب مولف .

سیاوش:

آقای فوکو یاما، شما که به حیث یک فیلسوف همیشه در قلمرو نوشتار و گفتار زندگی کرده اید آیا می شود که شاید برای بار چندم
، از زندگی شخصی تان چیزهایی بگوئید ؟

اسم کامل من یوشی هیرو فوکویاما است، در ۲۷ اکتبر ۱۹۵۲ میلادی در هایدپارک در جوار شیکاگو زاده شده ام. پدرم،
یوشیو فوکویاما (Yoshio Fukuyama)، نسل دوم آمریکایی ژاپنی تبار بود که دکترای جامعه شناسی از دانشگاه شیکاگو داشت و
به عنوان کشیش کلیسای پروتستان (Congregational church) خدمت می کرد. مادرم، توشیکو کاواتا فوکویاما (Toshiko
Kawata Fukuyama)، که در شهر کیوتو (Kyoto) ژاپن متولد شد، دختر شیرو کاواتا (Shiro Kawata)، بنیان گذار
دپارتمان (دیارتمنت) اقتصاد دانشگاه کیوتو و نخستین رئیس دانشگاه شهر اوساکا (Osaka City University) بود. من (فوکویاما)
دوران کودکی خود را در شهر نیویورک گذراندم. در سال ۱۹۶۷ میلادی، همراه با خانواده، به ایالت شیکاگو کوچ کرده و در آنجا
دوره دبیرستان را به پایان رساندم. تحصیلات دوره لیسانس خود را در ادبیات تطبیقی شروع کردم برای مدت شش ماه به پاریس رفتم
تا در مکتب «ژاک دریدا» و «رولاند بارتز» درس بخوانم اما پس از تجربیات دلسردکننده ای که داشتم به آمریکا بازگشتم و در
دانشگاه هاروارد مدتی هم از شاگردان ساموئل هانتینگتون بودم. مدرک لیسانس خود را در رشته هنر از دانشگاه کرنل (Cornell
University) به دست آورده و سپس در رشته فلسفه سیاسی ادامه تحصیل دادم و به درجه دکترا از دانشگاه هاروارد (Harvard
University) نایل آمدم. در دوره دانشجویی بود که در دانشگاه کرنل به انجمن دانشجوی تلوراید (Telluride Association) پیوستم.
در حال حاضر، استاد و رییس گروه توسعه اقتصادی بین المللی دانشگاه جانز هاپکینز در شهر واشنگتن دی سی می باشم. البته پس از
دریافت درجه دکترا در موسسه آمریکایی مطالعه و توسعه «راند» نیز به کار مشغول شدم.

سیاوش:

آقای یوشی‌هیرو فرانسیس فوکویاما، مگر عبارۀ "پایان تاریخ" چگونه استعاری، پایان هر استبداد، منجمله پایان پسا-استعمار را نیز

دربرمیگیرد؟

فوکویاما:

"پایان تاریخ"، خود عبارت البته از من نبود و مربوط به جی اف دبلیو هگل یا بهتر بگویم کارل مارکس بود. هگل اولین تاریخدان فیلسوف بود که تاریخ بشری را به عنوان فرآیندی تکاملی و منسجم می دید. هگل این تکامل را روشن شدن تدریجی منطق انسانی می دانست که نهایتاً منجر به تسری آزادی در جهان می شود. فرضیه مارکس بیشتر پایهء اقتصادی داشت، که تغییر ابزار تولید را در گذر تحول جوامع انسانی، از پیش انسان به شکارچی- ذخیره کننده و به انواع کشاورز و صنعتی می دید و بنابراین فرضیه پایان تاریخ تئوری مدرنیزاسیون بود که سؤال فرآیند مدرنیزاسیون نهایتاً به کجا ختم می شود را پیش کشید.

سیاوش:

چرا "پایان تاریخ"؟، آنهم در عصر پسا مدرن که رد هرگونه قعطیت و حکم نهایی، از الزمات بنیادین آن می باشد، حکم قاطع و

نهایی "پایان تاریخ" را اعلام داشتید؟

فوکویاما:

بسیاری از روشنفکران پیشرو در فاصله انتشار مانیفیست کمونیستی مارکس و فردریش انگلس در 1848 و پایان قرن بیستم باور داشتند که پایانی بر تاریخ متصور است که به فرآیند تاریخی پایان داده و منجر به برقراری آرمانشهر کمونیستی می شود. این مدعای من نبود، متعلق به کارل مارکس بود. دیدگاه ساده ای که من با آن شروع کردم این بود که بعد از 1989 به نظر نمی آمد که چنین خواهد شد. جایی که فرآیند تاریخی انسان به سوی آن پیش می رفت کمونیسم نبود، بلکه به سوی چیزی بود که مارکسیست ها به آن دموکراسی بورژوازی می گفتند.

سیاوش:

آقای فوکویاما، بعد از فروپاشی اتحاد شوروی بود که شما تیوری "پایان تاریخ" را مطرح کردید و سقوط کمونیسم دولتی در شوروی را "پایان تاریخ" خواندید؛ مگر میشود با شکست یک ایدئولوژی یا یک ایزم به پایان تاریخ رسید؟ اگر این تیوری درست است! چرا بعد از شکست فاشیسم، که خود یک نوع ایدئولوژی خونین و یک نوع ایزم قزمزین بود، ما به پایان تاریخ نرسیدیم؟

فوکویاما:

البته، یک سوء تفاهم که من می خواهم از آن رفع ابهام کنم، مربوط به این کج فهمی است که من استدلال ام برای یک نسخه صرفاً امریکایی پایان تاریخ بود، که یک نویسنده آن را " پیروزمندی وطن پرستانه" نام گذارده بود. خیلی ها پایان تاریخ را مقدمه ای بر هژمونی امریکایی بر مابقی دنیا نه فقط در گستره آمال و ارزش ها، بلکه در استفاده از قدرت نظامی برای نظم دهی به دنیا بر پایه منافع امریکایی گرفته بودند.

هیچ چیز نمی توانست از این به حقیقت دورتر باشد. هر فردی آشنا با **کوهوه** و سرچشمه های اندیشه برداشت او از پایان تاریخ، متوجه می شد که اتحادیه اروپا، تجسمی بسیار کامل تراز ایالات متحده امروزی برای دنیایی واقعیست. همراه با **کوهوه** من نیز استدلال کردم که پروژه اروپایی در حقیقت خانه ای بود ساخته شده برای آخرین انسانی که در پایان تاریخ می آید. رویای اروپایی – که بهتر از همه در آلمان احساس می شود – این بود که از حق حاکمیت ملی، سیاست قدرت، و انواع منازعاتی که نیاز به قدرت نظامی را لازم می کند پا را فراتر بگذارند؛ در مقابل امریکایی ها، فهم نسبتاً سنتی تر از حق حاکمیت دارند، ارتش شان را ستایش می کنند، و رژه های وطن پرستانه چهارم جولای شان را دوست دارند.

سیاوش:

بسیاری از محققان شما را از استاد تان، ساموئل هانتینگتون متمایز کرده اند، کسی که نسخه ء کاملاً متفاوتی از توسعه جهان در کتاب اش "برخورد تمدن ها و باز سازی نظم جهانی" ارائه داد. چقدر با این تمایز موافق هستید؟.

فوکویاما:

البته در بسیاری جهات در مورد اختلاف ما در تفسیر از دنیا اغراق شده است. برای مثال، من با این نظراو که فرهنگ بعنوان یک مسئله کلیدی در جوامع انسانی باقی خواهند ماند و توسعه و سیاست بدون توجه به ارزش های فرهنگی فهمیده نمی شوند موافقم. ولی یک مسئله بنیادی ما را از هم جدا می کند. آن این سؤال است که آیا ارزش ها و بنیان هایی که در طول "عصر روشنگری غرب" شکل گرفتند، بالقوه جهانی هستند (آن گونه که هگل و مارکس فکر می کردند) ، یا محدود به یک افق فرهنگی هستند (که منطبق بر دیدگاه فلاسفه متاخر همچون فردریش نیچه و مارتین هایدگر است). هانتینگتون به وضوح باور دارد که آنها جهانی نیستند. او چنین استدلال می کند که انواع نهاد های سیاسی که ما در غرب با آنان آشنا هستیم محصولات جنبی یک فرهنگ خاص مسیحی اروپای غربی هستند و هرگز در خارج از مرز های آن فرهنگ ریشه نخواهد گرفت.

سیاوش:

آیا خود را در آئینه مقعر " منظومه دموکراسی در عصر جهانی شدن" دیده اید و آیا آزادی و برابری لیبرال دموکراسی که شما از آن بدفاع برخاسته اید با آزادی و برابری استوارت میل و اسپنسر ،بلحاظ نه تاریخی بل بلحاظ غیر تاریخی چه تفاوتی دارد ؟

فوکویاما:

من فکر می کنم که چنین است و تصور می کنم که یک منطق کلی بر تحول تاریخی حاکم است که توضیح می دهد چرا باید دموکراسی فزاینده در سراسر گیتی شکل بگیرد. این منطق یک شکل خشک جبرگرایی تاریخی نیست، بلکه گروهی از نیروهایی بنیادی هستند که تحول اجتماعی انسان را در مسیری که به ما می گوید باید دموکراسی بیشتری در انتهای این فرآیند تکاملی نسبت به شروع اش باشد، راهبری می کنند.

سیاوش:

شما با تیوری "پایان تاریخ" لیبرال دموکراسی را به عنوان بهترین مدل حکومتی و "پایان تاریخ" برجسته ساختید؛ ولی در سال ۲۰۰۸ در مصاحبه ای با ماتیو فیلیپس از مجله نیوزویک بطور تلویحی پذیرفتید که اشغال نظامی عراق، اقدام برای تعویض رژیم و جابجایی

صدام حسین در حقیقت با اصل «پایان تاریخ» در ستیز است، یعنی تکذیب تیوری «پایان تاریخ». و در مقاله اخیر تان در نیوزویک با اشاره به بحران مالی بی‌سابقه در آمریکا، که مداخله وسیع دولت در امور بانکهای خصوصی را در آمریکا و اروپا در قبال داشت؛ ادعا کرده اید که: «آمریکا و تفکر سرمایه داری در حال فروپاشی است». نشانه های فروپاشی و انفجار را شما در کجا یافتید؟

فوکویاما:

انفجار درونی بزرگترین بانکهای سرمایه گذاری آمریکا و ناپدید شدن بیش از یک تریلیون دلار در بازار سهام در یک روز نشان از سقوط سرمایه داری آمریکا دارد. هزینه 700 میلیارد دلاری که بر دوش مالیات دهندگان تحمیل شده است و میزان شکست که در وال استریت به وقوع پیوسته می تواند بسیار بزرگتر از آنچه هست باشد. حتی هنوز هم در عین حالی که آمریکاییها سوال می کنند که چرا باید چنین مبالغ سرسام آوری را برای جلوگیری از فروپاشی اقتصاد بپردازند. تعدادی بر سر هزینه های نامحسوس تری که بطور بالقوه ای پر هزینه تر هستند به بحث می پردازند؛ آسیبی که این نابسامانی مالی به « حیثیت آمریکا » وارد ساخته است .

«ایده ها» یکی از مهم ترین موارد صادراتی ما هستند و دو ایده اساسی آمریکایی بر تفکر جهانی از اوایل دهه 80 میلادی یعنی هنگامی که «رونالد ریگان» به عنوان رئیس جمهوری آمریکا انتخاب شد، تسلط دارد .

اولین ایده، نگاه خاص سرمایه داری است که مدعی مالیات های پایین، قوانین سبک، متوقف شدن حمایت دولت موتور رشد اقتصادی خواهد بود. این ایده دوران ریگان، روشی را که بیش از یک قرن به سمت دولت بزرگتر در حال گسترش بود، متوقف کرد. کاهش کنترل دولت نه تنها در آمریکا بلکه در سراسر جهان به برنامه روزانه تبدیل شد .

ایده بزرگ دوم همان موضوع آمریکا به عنوان ارتقا دهنده لیبرال دموکراسی در کل جهان بود که به عنوان بهترین راه برای کسب شکوفایی بیشتر و آغاز یک نظم بین المللی بود. قدرت و نفوذ آمریکا نه تنها بر تانک ها و دلارهای ما مبتنی بلکه بر این حقیقت تکیه دارد که اکثر مردم شکل آمریکایی حکومت خود را را جذاب یافته و خواستار بازسازی جوامع خود همراستا با این مشی بودند. این همان چیزی است که «جوزف نای» دانشمند سیاسی آن را «قدرت نرم» نام داد .

فکر کردن به این دشوار است که اعتبار این شخصیت های آمریکایی تمام شده است. بین سال 2002 و 2007 در حالی که جهان در حال لذت بردن از دوره بی نظیر رشد اقتصادی بود، نادیده گرفتن نظرات برخی جامعه شناسان اروپایی و آمریکای لاتین که از مدل اقتصادی آمریکا به عنوان «سرمایه داری گاوچرانی» انتقاد می کردند، ساده بود. اما اکنون موتور آن رشد اقتصادی یعنی اقتصاد آمریکا از مسیر خارج شده است و کشاندن مابقی جهان را به دنبال خود به قعر را تهدید می کند. بدتر از همه، مقصر خود مدل اروپایی است: بر اساس شعار کنترل کمتر دولت، واشنگتن بر تنظیم کافی بخش مالی شکست خورد و اجازه داد تا آسیب عظیمی را به بقیه جامعه خود بزند.

سیاوش:

شما به حیث یک فیلسوف دموکرات غربی، در نوشته های سیاسی تان، گهگاهی خامه از آستین یک مستبد شرقی بیرون کشیده اید، خاصتاً زمانی که به حوادث کشور های شرقی می اندیشید، پرسش این است که آیا بعد از این همه تجربه های قرن بیست و یکمی، هنوز هم با دموکراسی و دموکرات بودن مناسبات خوبی دارید؟

فوکو یاما:

دموکراسی حتی پیش از این ها از بین رفته بود، هنگامی که ثابت شد صدام حسین سلاح کشتار جمعی ندارد، دولت "جرج بوش" رئیس جمهوری آمریکا به دنبال توجیه جنگ عراق بود.

وی می‌خواست تهاجم به عراق را با يك "دستور کار آزادی" وسیعتر مرتبط کند و بنابراین ناگهان به فکر ارتقای دموکراسی به عنوان يك سلاح بزرگ در جنگ علیه تروریسم افتاد. دموکراسی اسم رمزی برای مداخله نظامی و تغییر حکومت است. به عقیده من، از نظر بسیاری از مردم دنیا، لفاظی‌های آمریکا درباره دموکراسی بیشتر شبیه بهانه‌ای برای افزایش سلطه آمریکاست.

سیاوش:

ناگفته نماند که تاریخ جریان و جلوه هایی از پیدایش انسان و جهان، تغییر و تکامل آنها، روابط و مناسبات و فعل و انفعالات میان آنها، ظهور و سقوط قوت ها و قدرت ها، فرهنگ ها و تمدن ها و ساختار هایی اجتماعی و دوام این جریان است.

و اما تاریخ امروزی، تاریخ عقلانیت ایزاریست که خود را در اُتْمَسْفیر جهانی شدن تعریف میکند. تاریخ امروزی، تاریخی است که در هویت بحران معنی پیدا میکند، بناً تاریخ ترکیبی است از انسان زدایی و هومانیسیم.

شما از فروپاشی شوروی به "پایان تاریخ" رسیدید؛ از فروپاشی آمریکا و تفکر سرمایه داری به کجا خواهید رسید؟ شاید اینبار نوبت "پاشانی جغرافیا" باشد!

فوکو یاما:

اگر موافق باشید، این مبحث را در نشست آینده باز خواهیم کرد.

سیاوش:

در پایان این مکالمه در شرایطی از شما تشکر می کنم که به قول هایدگر، زبان خانه ای هستی شده است، در وضعیتی از شما اظهار امتنان می نمایم که کار برد واژه ها متکی به موقعیت نویسنده و مخاطب هر گونه معنی نهایی و قطعی را از دست داده اند. خوشحالم که وجود آنکه فرعون جناب توت را به جرم اینک نیز بجای گفتار به نوشتار رسیده ایم با اختراع نوشتن به دار آویخت.



آرزو می برم؛ روشنفکر و آگاهِ وطنم از گفتار به نوشتار، شکوهمند عبور کند!